

## بررسی نقش شهبانوهای ایرانی و انیرانی در ساختار فرمانروایی بر پایه شاهنامه فردوسی

اسماعیل خیرآبادی<sup>۱</sup>

سپیده سپهری<sup>۲</sup>

ماندانا هاشمی اصفهان<sup>۳</sup>

### چکیده

مهم‌ترین بن‌مایه محوری در کل شاهنامه، شخصیت شاه است که از دو خاستگاه تاریخ و اسطوره منبعث شده است. عناصری که در شکل‌گیری حکومت پادشاهان در شاهنامه مؤثر بوده‌اند، عبارتند از: فره ایزدی، فره شاهی (وراثت)، ثروت و سیاست، قدرت و داشتن پشتوانه و پایگاه اجتماعی. از پنجاه و چهار پادشاه در شاهنامه، سه نفر زن و بقیه مرد بوده‌اند. زنان شاهنامه نقش کلیدی در حکومت دارند زیرا از طریق وراثت، ناقل خون پادشاهی‌اند و در امور کشوری (حکومت) و لشکری نقش بسزایی ایفا می‌کنند. آنان گاه به عنوان مادر و زن پادشاه و گاه به عنوان ملکه و شهبانو ظاهر می‌شوند. این جستار با روش تحلیلی - توصیفی به بررسی حکومت و پایه‌های فرمانروایی شهبانوهای ایرانی و انیرانی و مقایسه میان جهاننداری پادشاهان مرد با شهبانوها پرداخته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که سه شهبانوی ایرانی (همای چهر آزاد، پوران دخت و آزر دخت) از طریق فره شاهی به حکومت رسیده‌اند و مشروعیت حکومتشان بر پایه داد و دهش بوده است به غیر از همای که بر پایه بیدارگری و قدرت منفی بود و دو شهبانوی انیرانی (قیدافه و مادر تلخند و گو) زانی با درایت و خردمند بوده‌اند که با ویژگی‌های شاهانه و حماسی ایرانی بر تخت نشسته‌اند.

**کلید واژه‌ها:** شاهنامه، فردوسی، شهبانو، فره، حکومت، ایران، انیران.

۱- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، رودهن، ایران.

esmaeilkheirabadi1347@gmail.com

۲- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، رودهن، ایران.

sepide.sepohri2363@yahoo.com

۳- استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، رودهن، ایران. hesfahani@riau.ac.ir

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۱/۱/۲۰ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۱/۳/۷

## مقدمه

شاهنامه از دیدگاه ایرانیان نژاده، کتاب سیاست و جهاننداری است که با نقل سرگذشت پادشاهان و جهان پهلوانان، به بیدادگران پند می‌دهد و بادافره گناهان و بیدادگریهایشان را به آنان گوشزد می‌کند. پادشاه در ایران باستان، قدرت مطلقه و سایه‌ای از خداوند شمرده می‌شد. «مهم‌ترین بن‌مایه محوری در کل بخش‌های شاهنامه، شخصیت شاه است که هویتی منبعث از دو خاستگاه تاریخ و اسطوره دارد» (قائم‌ی، ۱۳۹۰: ۳۴). زنان شاهنامه نقش کلیدی دارند و از طریق وراثت، ناقل خون پادشاهی‌اند و در امور کشور (حکومت) و لشکری نقش بسزایی ایفا می‌کنند. گاه به عنوان مادر و زن پادشاه و گاه به عنوان ملکه و شهبانو ظاهر می‌شوند. نقش زنان در حماسه ملی ایران، نقش طبیعی، فراگیر و متنوع همچون نقش مردان است؛ زیرا نسبت به حضور مردان در حماسه، زنان قهرمان و شاخص نیز به نسبت حضور کمی‌شان برابری می‌کنند. از پنجاه و چهار پادشاه در شاهنامه، سه نفر زن و بقیه مرد بوده‌اند. زنان در شاهنامه به چند طبقه تقسیم می‌شوند: زنان عاشق و از جان گذشته چون رودابه و تهمینه، زنان جنگاور و شجاع چون گردآفرید و زنان دسیسه‌گر و اهریمن‌خو چون سودابه، زنان خردورز چون کتایون، زنان ایرانی در نقش ملکه و شهبانو چون همای چهارآزاد، پوران‌دخت و آزرمدخت و انیرانی همچون قیدافه و مادر تلخند و گو و زنان درباری (در سایه) چون ماه آفرید، بانو گشسپ، مریم و فرانک. هدف از این پژوهش، بررسی نقش و تأثیر زنان در جایگاه شهبانویی و ساختار فرمانروایی بر پایه شاهنامه است. منبع اصلی در این پژوهش، دوره‌نُه جلدی شاهنامه فردوسی براساس چاپ مسکو است. در بررسی به عمل آمده این پرسش‌ها پیش می‌آید که: نخستین نمود و پیدایش زنان در ساختار فرمانروایی بر چه پایه‌ای بوده است؟ نقش شهبانوها به عنوان ناقل خون شاهی در حکومت چقدر مؤثر بوده است؟ چه مقایسه‌ای میان جهاننداری پادشاهان مرد با شهبانوها وجود دارد؟

## پیشینه پژوهش

بی‌تردید در زمینه جهاننداری پادشاهان زن در شاهنامه و آثار حماسی، کتابها و مقالاتی به رشته تحریر درآمده که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

مقاله «چهره زن در اسطوره و تاریخ براساس محتوای شاهنامه و تاریخ بیهقی» از خدیور و انصافی سرور (۱۳۸۹)؛ که پژوهشگران در این مقاله به بررسی طبقات زنان شاهنامه و طبقات زنان تاریخ بیهقی

## بررسی نقش شهبانوی ایرانی و انیرانی در ساختار فرمانروایی برپادشاهنامه فردوسی ۸۵

پرداخته‌اند. مقاله «تحلیل شخصیت، نقش زنان در داستان‌های شاهنامه» از علی نقی (۱۳۹۰) که در این پژوهش ابتدا به دیدگاه حاکم بر فضای داستان‌های شاهنامه نسبت به زنان می‌پردازند و سپس نقش کلی زنان در شاهنامه را مورد بررسی قرار داده است. مقاله «زن در شاهنامه» از محمدظاهرخانی و سیاوش تات (۱۳۹۴)؛ در این پژوهش نویسندگان اندیشه فردوسی در تأثیرگذاری و نقش زنان در مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی را بسیار پررنگ می‌داند و آن‌ها را در شرایط گوناگون می‌ستاید را مطرح کرده‌اند. مقاله «چهره زن در شاهنامه فردوسی (دوره اساطیری و پهلوانی)» از حیدری و عزیزی، (۱۳۹۵)؛ نویسندگان به نمود زنان شاهنامه دوره اساطیری و پهلوانی در دو چهره متناقض پرداخته‌اند: چهره منفی و چهره مثبت.

با توجه به بررسی‌های به عمل آمده تاکنون مقاله‌ای با عنوان «بررسی نقش شهبانوی ایرانی و انیرانی در ساختار فرمانروایی بر پایه شاهنامه» انجام نشده است.

### روش تحقیق

مقاله پیش‌رو در سه مرحله انجام شده است؛ نخست مجموعه اشعار شاهنامه فردوسی را با روش کتابخانه‌ای و فیش‌برداری مطالعه شده، سپس با دسته‌بندی فیش‌ها مهم‌ترین اشعار آن‌ها درباره موضوع زنان شهبانوی ایرانی و انیرانی به عنوان داده‌های تحقیق انتخاب، و در پایان با روش توصیفی - تحلیلی به، تحلیل نقش شهبانوی ایرانی و انیرانی بر اساس شاهنامه فردوسی پرداخته شده است.

### ۱- بحث و بررسی

قدرت یکی از مهم‌ترین ابزارهای جهاننداری از گذشته تا امروز بوده است و شخص قدرتمند و سلطه‌جو همواره درصدد توجیه و مشروع جلوه دادن قدرت خود است. «همه سلطه‌گران پیوسته درصدد هستند که اعتقاد به مشروعیت خود را در ذهن پیروان خود برانگیزند و کهن‌ترین توجیه آن‌ها، توسل به سایه خداست. سلطه‌گر معتقد است که فره ایزدی دارد و از این رو حکمرانی حقّ اوست. بدیهی است که شرط دوام فره ایزدی در فرمانروا، تبعیت او از قانون ایزدی است» (رحیمی، ۱۳۷۶: ۳۶). نظام سیاسی ایران از میان انواع نظام‌های شناخته شده، نظام یگه‌سالاری بوده است؛ در نظام یگه‌سالاری، ترس، جان‌مایه رابطه بین پادشاه و مردم است. فردوسی به نوبه خود به این ساختار توجه کرده و آن را در شاهنامه مورد بررسی قرار داده است. نامه باستان در واقع، بیان برآمدن و فرو افتادن

قدرتمندان و سلطه گران و حاصل کار آن‌ها فضای پیرامون آنها و بسترشناسی قدرت و مفاسدی است که آن را تعقیب می‌کند و همراه آن است. پهلوانان که در شاهنامه قشر عظیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند، به دنبال تجلی صفاتی ملی هستند که جزء آرمان‌های اصلی ایرانی‌ها بوده است. تصویری که فردوسی از صاحبان قدرت می‌سازد، هم نکوهش کننده‌آز است و هم پروراندۀ فضایل در وجود آن‌هاست. «شاهی در شاهنامه ارزش نیست؛... در منش و دید سخنوران ستایشگر، تنها ارزش شاهی و بلندپایگی است. در چشم آنان، هر کس شاه است و سرور ستودنی است.» (کزازی، ۱۳۸۰: ۷۲). در داستان فریدون که ضحاک ستمگرانه فرو می‌افتد، چنین می‌گوید:

فریدون چنین پاسخ آورد باز      که چرخ دادم دهد از فراز  
بیرم پی ازدها را به خاک      بشویم جهان را ز ناپاک، پاک  
که گرازدها را کنم زیرخاک      بشویم شما را سر از گرد، پاک  
(فردوسی، ۱۳۸۰: ۵۹/۱)

زن در بحث قدرت و حکومت در طول تاریخ جایگاه مختلف داشته اند. «زن عامل انسجام قلمروهای حکومتی است؛ در ازدواج درون گروهی عامل پایداری قدرت است و در ازدواج برون گروهی نقش موثری در جذب، دفع و حذف قدرت دارد.» (یوسفی، ۱۳۸۲: ۲۰-۱۹) در شاهنامه برای زنان پادشاه عنوان شهبانو آمده است. شهبانو [sahbanu] اسمی است مرکب که به صورت‌های شاه بانو، بانوی شاه، شهربانو، ملکه و بیگم نیز آمده است (دهخدا، ۱۳۷۷). در شاهنامه گاهی واژه «شهربانو» اسم عکلم و نام چندتن از زنان ایرانی آمده است. «بنا بر برخی نسخه‌های شاهنامه، نام خواهر گیو و همسر رستم، شهربانو ارم بود»:

۱. همچنین نام دختر یزدگرد سوم ساسانی که بنا بر روایاتی به همسری امام حسین (ع) در آمد، شهربانو بود. گاه واژه «بانوی شهر» آمده است. در داستان اسفندیار آنگاه که به مادرش کتایون ارج می‌نهد و او را بر ارجمندی پس از به تخت نشستن، وعده بانوی شهر ایران شدن را می‌دهد:

که بی‌کام او تاج بر سر نهم      همه کشور ایرانیان را دهم  
تو را بانوی شهر ایران کنم      به زور و به دل جنگ شیران کنم  
(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۱۵۰/۶)

## بررسی نقش شهبانوهای ایرانی و ایرانی در ساختار فرمانروایی برپادشاهنامه فردوسی ||| ۸۷

سپردم به رستم یکی خواهرم      مه بانوان شهبانوارم»  
(رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ۲/۶۳۰)

در تاریخ تمدن ویل دورانت درباره زنان آمده است: «در زمان زرتشت پیغمبر، زنان همان گونه که عادت پیشینیان بود منزلتی عالی داشتند، با کمال آزادی و با روی گشاده در میان مردم آمد و شد می کردند، صاحب ملک و زمین می شدند و در آن تصرفات مالکانه داشتند.» (ویل دورانت، ۱۳۸۵: ۴۳۳) همان گونه که برخی از پادشاهان مرد در شاهنامه، خوب و دادگر و برخی بد و اهریمن خو و بیدادگرند، درباره شهبانوها هم مصداق پیدا می کند. همای چهر آزاد دارای فرساهی بود و از طریق وراثت حکومت را به دست گرفت؛ اما مشروعیت حکومتش بر پایه بیدادگری و قدرت منفی متمایل شد و از فرآیند محروم گردید. برخلاف او، پوران دخت و آزر دخت با داد و دهش حکومت می کردند.

### ۲- حکومت و فرمانروایی در شاهنامه

یکی از موضوعات اساسی در شاهنامه که بدان پرداخته شده، مسأله حکومت و فرمانروایی و شخصی که این امر مهم را بر عهده دارد، است. حکومت، مصدر عربی و به معنای فرمانروایی کردن، سلطنت کردن و داوری کردن است (معین، ۱۳۷۵: ج ۱) و در دانش سیاست، حکومت اینگونه تعریف می شود که: «قدرت سیاسی در هر کشور به دست فرد یا افرادی سپرده می شود که هیأت حاکمه نامیده می شود؛ ولی در هر کشور، هیأت حاکمه، قدرت را به نوعی خاص اعمال می کند و به همین طرز متد هیأت حاکمه یک کشور مفروض را رژیم سیاسی خاص آن کشور می نامند» (عاملی، ۱۳۸۱: ۱). حکومت در شاهنامه به چند بخش عمده تقسیم می شود:

#### ۲-۱- حکومت مطلقه شاه

این حکومت که خود، سه شکل دارد: الف) حکومت عادلانه خدا محور که نمونه بارز آن در فرمانروایی چهار شاه اساطیری (کیومرث، هوشنگ، تهمورث و جمشید) دیده می شود:

کیومرث شد بر جهان کدخدای      نخستین به کوه اندرون ساخت جای

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۲۸/۱)

جمشید فرمانروایی خویش را بخشش الهی و فره ایزدی<sup>۱</sup> می‌داند:

منم گفتم با فره ایزدی همم شهریاری، همم موبدی

(همان: ۴۱/۱)

۱- از واژه فرّ بارها در شاهنامه استفاده شده و معانی گوناگون از آن استنباط گشته است: «الف- فروغ، نور یا موهبتی که اهورا مزدا به کسی که شایسته باشد، می‌بخشد؛ ب- بزرگی، شکوه، فرهنگ و هوش؛ ج- زیبایی، شادابی و شکفتگی؛ د- دانش و آبرو (اسلامی و بهرامی، ۱۳۹۴: ۲۶-۲۸). انواع فرّ در شاهنامه به چند دسته تقسیم می‌شود:

۱- **فرّه ایزدی:** از مهمترین پایه‌های حکومت و مشروعیت پادشاهی در ایران باستان و حتی تا دوران اسلامی می‌رسد، می‌باشد. در شاهنامه، فرّه ایزدی «براساس فرمان اهورامزدا، فقط به پادشاهان داده می‌شود و به آنان مشروعیت می‌بخشد» (همان: ۲۷). فرّه ایزدی مختصّ پادشاهانِ مرداست. هوشنگ، پادشاهی خویش را از سوی پروردگار می‌داند:

به فرمان یزدانِ پیروز گمر به داد و دهش تنگ بستم کمر

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۳۲/۱)

۲- **فرّه کیانی یا شاهی (وراثت):** فرّه شاهی که همان نژاد و نسب است، در ساختار حکومتی ایران باستان، به ویژه شاهنامه، نقش کلیدی دارد و به شکل پادشاهی، بر پایه فرّه شاهی استوار است.

چون گشتاسب بر شد به تخت پدر که فرّ پدر داشت و بخت پدر

(همان: ۱۰۵۰/۶)

فرّه شاهی (وراثت) از لوازم پادشاهی در شاهنامه، بیشتر از ویژگیهای پادشاهان مرد بوده است؛ اما گاهی در پادشاهی زنان نیز دیده می‌شود. برای نمونه در پادشاهی آرمیدخت که مشروعیت حکومتش بر پایه فرّه شاهی استوار بود، آمده است:

یکی دخت دیگر بُد آرم نام ز تاج بزرگان رسیده به کام

پیامد به تخت کیان برنشست گرفت این جهان جهان را به دست

(همان: ۲۱۲۴/۹)

۳- **فرّه موبدی یا پیامبری:** این فرّه مختصّ اشخاصی است که برای حفظ دین و سرزمین خود پیکار می‌کنند و دین یزدان را گسترش می‌دهند. منوچهر در حمله سپاه تور به رزمندگان ایرانی چنین می‌گوید:

هر آنکس که از لشکر چین و روم بریزند خون و بگیرند بوم

همه نیکنامند تا جاودان بمانند با فره موبدان

(همان: ۹۴/۱)

۴- **فرّه پهلوانی:** این فرّه در شاهنامه، مختصّ رزمندگان و جهان پهلوانان است که برای یاری شاهنشاه حفظ و کشور ایران از گزند دشمنان می‌جنگند. از نمونه‌های آن، سام، زال و رستم را می‌توان نام برد.

## بررسی نقش شهبانوهای ایرانی و ایرانی در ساختار فرمانروایی برپایه شاهنامه فردوسی ۸۹۱۱۱

ب) حکومت خودکامه و استبدادی: فردوسی پادشاهان ستمگر و اهریمن خوی را نکوهیده است. این نوع ساخت حکومتی در شاهنامه به چند صورت ارائه شده است. در بخش اساطیری، حکومت خودکامه ضحاک دیده می شود که با ابلیس هم پیمان شده و با وسوسه های آن، پدر را به قتل می رساند و بر جهان حکومت می کند.

فرومایه ضحاک بیدادگر بدین چاره بگرفت جای پدر  
به سر بر نهاد افسر تازیان برایشان ببخشید سود و زیان  
(همان: ۴۱/۱)

هرمز پسر انوشیروان نیز نمونه اشاره بد و پلید است و حکومت مستبدانه را پیشه خود می سازد و پند پدر را که او را به دادگری دعوت می کند، به فراموشی می سپارد.

به کردار شاهان پیشین نگر نباید که باشی مگر دادگر  
که نفرین بود بهر بیداد شاه تو جز داد میسند و نفرین مخواه  
چنین شد تا شد بزرگیش راست هر آن چیز در پادشاهی که خواست  
بر آشفت و خوی بد آورد پیش به یکسو شد از راه آیین و کیش  
(همان: ۴/۱۸۳۷ و ۱۸۴۲)

ج) حکومت عادلانه شاهنشاهی با تقسیم قدرت به صورت ایالتی: در این نوع حکومت، شاه در رأس قدرت قرار دارد و شاهان ایالتی ایرانی و متحدان غیرایرانی، تحت فرمان شاهنشاه هستند و اغلب شاهان ایالتی، ایرانی اند؛ چون سام، زال یا رستم (شاه سیستان)، گودرز (شاه اصفهان) و مهرباب (شاه کابل).

### ۲-۲- حکومت ملوک الطوائفی (ایالتی)

این نوع حکومت، برخلاف حکومت مطلقه پادشاهی است و حکومت به شکل ایالتی و طایفه ای بود که با سلسله اشکانی ظاهر شد. فردوسی به جز چند نام، اطلاعات وسیعی از خاندان اشکانی ندارد (همان: ۱۳۸/۲-۱۳۹).

### ۲-۳- حکومت مزدک و مزدکیان

این حکومت در شاهنامه در روزگار پادشاهی قباد ظهور پیدا کرد. بنا بر آنچه در شاهنامه آمده است قباد با شنیدن دلایل منطقی مزدک درباره مشکلات توده مردم و لزوم اصلاحات در دین زرتشت، با او

همداستان می‌شود و جایگاه موبد موبدان را بدو می‌سپارد (همان: ۴۵۱/۶-۴۵۵) مشروعیت حکومت در شاهنامه غیر از حکومت مزدک، در انواع حکومت‌های پیشین عمدتاً بر پایه محورهای اصلی، دارای ویژگی‌هایی است: متعلق به گروه برتران، یعنی بزرگان و آزادگان بودن، داشتن فرّ کیانی، ایزدی یا موبدی، دانش (رای و خرد)، برخورداری از افسون. همچنین عناصر و پایه‌هایی که در شکل‌گیری حکومت پادشاهان در شاهنامه مؤثر بوده‌اند، عبارتند از: فرّ ایزدی، فرّ شاهی (وراثت)، ثروت، سیاست، قدرت و داشتن پشتوانه و پایگاه اجتماعی. از عناصر مذکور، آنچه که بیشتر به حکومت زنان در شاهنامه ارتباط دارد، قدرت و فرّ شاهی (وراثت) است که به اجمال به آن‌ها پرداخته می‌شود.

### ۳- حضور زنان در ساختار فرمانروایی بر پایه شاهنامه

در ادوار گوناگون با توجه به شرایط حاکم بر زندگی، حضور زنان در جامعه دچار فراز و نشیب‌هایی شده که در نتیجه، زن سالاری و مرد سالاری پدید آمده است. اساسی‌ترین نکته این است که در هیچ داستانی از شاهنامه نمی‌توان اذعان داشت که داستان بدون حضور زنان پایان می‌پذیرد. نقش زنان در حماسه ملی ایران، نقش طبیعی، فراگیر و متنوع همچون نقش مردان است؛ زیرا نسبت به حضور مردان در حماسه، زنان قهرمان و شاخص نیز به نسبت حضور کمی‌شان برابری می‌کنند. به همین دلیل «زنان به تبع مردان، اعتباری دارند و برتری زنان، مردانه‌ترین آنهاست» (ستاری، ۱۳۷۳: ۱۳). زن از نظر فردوسی از جایگاهی والا برخوردار است. زنانی چون فرانک، رودابه، تهمینه و فرنگیس، گاه در نقش عاشقی از جان گذشته نمود پیدا می‌کنند که هر یک علاوه بر زیبایی، خردمندی و پاکدامنی، همه جا یاور همسرانشان بوده و در میدان نبرد، حضور داشته‌اند.

در داستان عشق زال و رودابه، پس از آنکه مهراب از عشق زال و دخترش آگاه می‌شود، به خشم می‌آید و به یاد سخن نیایش ضحاک می‌افتد که دختران خود را زنده به گور می‌کردند و آماده کشتن رودابه می‌شود و چنین می‌گوید:

همی گفت چون دختر آید پدید      بیاستش اندر زمان سربرید

نگشتم، نرفتم به راه نیا      کنون ساخت بر من چنین کیمیا

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۳۷/۱)

فرنگیس زنی امانتدار است و سیاوش امانتی بس گران چون کیخسرو را به او می‌بخشد. وی با پایمردی تمام، شاهزاده‌ای که پاک‌کننده زمین از ناپاکی چون افراسیاب، منتقم خون سیاوش از



## بررسی نقش شهبانوی ایرانی و ایرانی در ساختار فرمازوایی بر پایه شاهنامه فردوسی ۹۱۱۱۱

گشندگان آن و دادگستر در جهان را مردانه از چنگال تورانیان می‌رهاند و مسافتی طولانی از توران تا ایران را درمی‌نوردد تا کیخسرو را به سلامت به ایران برد.

فرنگیس گفت کای خردمند شاه	مکن هیچ گونه به ما بر نگاه
یکی باره گامزن بر نشین	مباش ایچ ایمن به توران زمین
تو را زنده خواهم که مانی به جای	سر خویش گیرو کسی را میای

(همان: ۴۴۳/۳-۴۴۴)

کتایون از چند جهت شایسته ستایش است: در نقش مادری، زاینده جهان پهلوانی چون اسفندیار است که هم‌سنگ رستم است و پس از رستم، تنها پهلوانی است که لقب تهمت‌نی گرفتند و دومین و آخرین قهرمانی است که هفت خان را گذرانده است. علاوه بر این، گرچه مانند گردآفرید زنی رزمجو نیست و لباس رزم به تن نمی‌کند، اما چون مردی رزمنده و پیکری تیزرو از بلخ به سیستان می‌تازد تا گشتاسپ را از هجوم دشمن آگاه کند. فردوسی او را می‌ستاید و چنین می‌گوید:

زنی بود گشتاسپ را هوشمند	خردمند و از بد زبانش به بند
ز آخور چمان باره‌ای بر نشست	به کردار ترکان میان را بیست
بر ایران ره سیستان برگرفت	ز آن کارها مانده اندر شگفت
چنین تا به نزدیک گشتاسپ شد	به آگاهی درد لهراسپ شد
بدو گفت چندین چرا مانده‌ای	خود از بلخ بامی چرا رانده‌ای
سپاهی ز ترکان بیامد به بلخ	که شد مردم بلخ را روز تلخ

(همان: ۱۰۹۵/۶-۱۰۹۶)

گاه زنان، نقش سیاست‌مدارانی دانا و آگاه را بازی می‌کنند: مانند سیندخت، همسر مهرباب کابلی؛ گاه بزرگ پهلوانانی هستند که در لباس رزم و مردانه مانند قهرمانی دلیر از کیان و مرز و بوم خویش دفاع می‌کنند: همچون گردآفرید و گردیه و گاه مظلومانه بی‌هیچ نام و نشان، زاینده دلیر مردان و انسان‌هایی پاک در حماسه ملی می‌گردند تا پایه‌های حماسه را محکم‌پیزی کنند: مادر سیاوش که اسطوره پاک و راستگویی را به دنیا آورد و یا تهمینه و جریره که سهراب و فرود را به دنیا آوردند، نمونه‌های بارز آن می‌باشند.

زنان شاهنامه از طریق وراثت، ناقل خوش پادشاهی‌اند و در امور کشوری (حکومت) و لشکری نقش بسزایی ایفا می‌کنند. «فردوسی سلسله‌های سلطنتی را با رشته زناشویی به یکدیگر می‌پیوندد. در اینجا رابطه زن و مرد از نوع عاطفی نیست بلکه رابطه قدرت‌هایی است که از طریق زن به هم پیوند می‌خورد.» (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۲: ۳۶۲) گاه به عنوان مادر و زن پادشاه و گاهی به عنوان ملکه ظاهر می‌شوند. در بخش اساطیری و پهلوانی (حماسی)، از آنجا که پادشاه سرنوشت کشور و مردم را به عهده دارد، باید دارای ویژگی‌هایی چون: تأیید الهی (فرّه ایزدی)، متعلق به خانواده نامدار و اصیل و اخلاق پسندیده باشد. «پادشاه فرّ کیانی همراهست و چون فرّ از کسی بگسلد شکوه و هیبت او پایان می‌پذیرد.» (صفا، ۱۳۹۰: ۲۴۴) وقتی توس، گیو و دیگر سواران در نخجیر گاه به مادر سیاوش برمی‌خورند، نخستین پرسشی که از آن فریبده ماه می‌کنند، از نژاد اوست و او هم در پاسخ آنها، از نژاد خانوادگی خویش با افتخار دفاع می‌کند و خود را از تبار فریدون می‌خواند.

بدو گفت خسرو، نژاد تو چیست      که چهرت همانند چهر پری ست  
و را گفت از مام، خاتونی‌ام      زسوی پدر بر فریدونی‌ام  
(همان: ۳۵۷/۳)

#### ۴- شهبانوهای ایرانی و انیرانی

در دوران نیمه تاریخی و تاریخی پنج تن از زنان درباری و سلطنتی به مقام شهبانویی و پادشاهی رسیدند که همای چهر آزاد، پوران دخت و آزر م دخت ایرانی و قیدافه ملکه اندلس و مادر تلخند و گو ملکه بخشی از هندوستان، انیرانی بودند. «همای، پُرمش و قدرت پرست و قیدافه و مادر تلخند و گو خردمند و با تدبیر و کاردارانند؛ اما پوران دخت و آزر م دخت از امتیاز ویژه‌ای برخوردار نیستند» (سرّامی، ۱۳۸۸: ۸۳۵). در ادامه به بررسی نقش این شهبانوها می‌پردازیم:

#### ۴-۱- پادشاهی همای چهر آزاد

همای دختر و همسر بهمن اسفندیار، هفتمین پادشاه کیانی و نخستین زنی است که در شاهنامه به پادشاهی رسید و مدت حکومتش ۳۲ سال و حوزه فرمانروایی‌اش شهر مدائن در عراق بود:  
دگر دختری داشت نامش همای      هنرمند و با دانش و نیک رای  
(فردوسی، ۱۳۸۰: ۱۲۴۱/۶)

### بررسی نقش شهبانوهای ایرانی و ایرانی در ساختار فرمانروایی برپایه شاهنامه فردوسی ۹۳۱۱۱

« لقب همای را فردوسی چهرزاد و گروهی چهرآزاد نوشته اند. (ثعالبی، ۱۹۰۰: ۳۸۹) او را از پادشاهان اولیه دوره تاریخی شاهنامه دانسته اند. او مردم را به دادگری، نیکی و دهش دعوت می کرد و در جهان آبادانی هایی به وجود می آورد. دارای فره شاهی بود و از طریق وراثت، حکومت را به دست گرفت؛ اما مشروعیت حکومتش بر پایه بیدادگری و ستم و قدرت متمایل شد و از فره ایزدی محروم گردید.

نخستین که دیهیم بر سر نهاد	جهان را به داد و دهش مژده داد
به گیتی بجز داد و نیکی نخواست	جهان را سراسر همی داشت راست

(همان: ۱۲۴۲-۱۲۴۳)

همای هیچ کدام از ویژگی های انسانی و قهرمانانه زنان شاهنامه را ندارد. نه مانند سیندخت از نبرد بزرگ و گسترده جلوگیری می کند، نه مانند رودابه و تهمنه پهلوانانی بزرگ چون رستم و سهراب را به دنیا می آورد و نه مانند منیژه، عاشقی ساده است که رسم عاشقی را بداند و فقط می توان او را از جهاتی با سودابه، از چهره های منفور شاهنامه سنجید. همای از هنگامی که به شاهی می رسد، تنها در اندیشه پادشاهی است و بس. او برخلاف کتایون که در مقام مادری، نمی خواد هیچ چیز حتی تاج و تخت را با فرزندش معاوضه کند، بی هیچ بهانه ای و برای سرگرمی خویش با تخت و تاج، فرزند را در آب سرگردان می گذارد؛ گویا هیچ گونه احساس و عاطفه مادری ندارد و چون یک نامادری، دین و عقل را فدای هوا و هوس خویش می کند تا مبادا احساس مادرانه اش نمایان شود و او را از بازی های شاهانه اش باز دارد.

همی تخت شاهی پسند آمدش	جهان داشتن سودمند آمدش
نهانی پسرزاد و با کس نگفت	همی داشت آن نیکویی در نهفت
بیاورد آزاده تن دایه را	یکی پاک پُرم شرم و با مایه را
نهانی بدو داد فرزند را	چنان شاه شاخ برومند را
کسی کوز فرزند او نام برد	چنین گفت کان پاکزاد بمُرد

(همان: ۱۲۴۲)

### ۲-۴- پادشاهی پوران دخت

یکی دختری بود پوران به نام	چوزن شاه شد کارها گشت خام
----------------------------	---------------------------

(همان: ۲۱۲۲/۹)

پوران دخت که یوستی این نام را «بوران دُخت» Boran doxt می‌داند و مرکب [از bor (سرخ) + ان (نسبت)]، یعنی گلگون. وی یکی از دختران پرویز و مریم دختر هراکلیوس پادشاه روم و بیست و هفتمین پادشاهی ساسانی است که شش ماه (۶۲۹-۶۳۰) میلادی در ایران حکومت کرد. پوران دخت، نخستین ملکه ایران در دوران تاریخی است. مشروعیت او بر پایه فرّه شاهی و وراثت بود و به داد و دهش پرداخت. پس از کشته شدن فرابین به دست هرمزد شهران گراز بزرگان ایران در پی یافتن کسی از تخمه ساسانی بودند تا بر تخت بنشانند و مردی را نیافتند؛ زیرا شیروی همه پسرانی را که از نسل خسرو پرویز بودند هلاک کرده بود و به ناچار پوران دخت را به پادشاهی برگزیدند. «او کسی بود که چوب صلیب مسیح را به جاثلیق بازگردانید» (اصفهانی، ۱۳۶۷: ۵۹). منشور حکومتی پوران دخت چنین ایراد شد:

بر آن تخت شاهیش بنشانند	بزرگان بر او گوهر افشانند
چنین گفت پس دخت پوران که من	نخواهم پراکندن انجمن
کسی را که درویش باشد ز گنج	که از درد او بر من آید گزند
ز کشور کنم دور بدخواه را	بر آیین شاهان کنم گاه را

(فردوسی: ۱۳۸۰: ۲۱۲۲/۹)

پوران دخت پس از استحکام سلطنت، به جستن و آوردن پیروز خسرو فرمان داد و به خونخواهی اردشیر، وی را به دم گره آسیبی بستند؛ او چندان بر زمین کشیده شد تا جان داد. پوران دخت پس از شش ماه پادشاهی، بیمار گشت و پس از یک هفته رنجوری در گذشت و آزرَم دخت به جای او بر تخت فرمانروایی نشست.

چو شش ماه بگذشت بر کار اوی	بُید ناگهان کژ پرگار اوی
به یک هفته بیمار گشت و بُمرد	ابا خویشان نام نیکی بُبرد

(همان: ۲۱۲۳)

### ۳-۴- پادشاهی آزرم دخت

یکی دختری دیگر بُد آزرم نام ز تاج بزرگان رسیده به کام  
(همان: ۲۱۲۴)

آزرم دخت  $\bar{Azarm\ doxt}$  مرکب از [a=پیشوند نفی و سلب +  $\bar{zarmā}$  به معنی «پیر» + دخت] و در کل به معنی «دختر پیرنا شدنی» است که به صورت «آزرمی دخت» هم آمده است (معین، ۱۳۷۵: ج ۵). وی دختر دیگر خسرو پرویز و مریم و خواهر پوران دخت، بیست و هشتمین پادشاه ساسانی است که در سال (۶۳۰ میلادی) به مدت چهار ماه حکومت کرد و در تیسفون تاج شاهی بر سر نهاد. مشروعیت حکومت او نیز بر پایه فرّه شاهی و وراثت و داد و دهش استوار گشت. بسیار زیرک، نیرومند و زیبارو بود و در روستای قرطمان از روستاهای ابخاز، آتشگاهی ساخت. منشور حکومت آزرم دخت چنین ایراد شد:

نخستین چنین گفت کای بخردان	جهان گشته و کار کرده رَدان
همه کار بر داد و آیین کنیم	کزین پس همه خشت بالین کنیم
هر آن کس که باشد مرا دوستدار	چنانم مر او را چو پروردگار
کسی کاو ز پیمان من بگذرد	پیچد ز آیین و راه خُرد
به خواری تنش را بر آرم به دار	ز دهقان و تازی و رومی شمار

(فردوسی، ۱۳۸۰: ۲۱۲۴/۹)

آزرم دخت چند ماهی بیش سلطنت نکرده بود که یکی از سپهبدان به نام «فرخ هرمزد» مدعی سلطنت شد و ملکه را به زنی خواست. چون آزرم دخت نمی‌توانست آشکارا مخالفت کند، در نهان وسیله قتل او را فراهم کرد. آنگاه پسر فرخ هرمزد که «رستم» نام داشت، با سپاه خویش پیش‌راند و پایتخت را تصرف کرد و آزرم دخت را خلع و کور کرد و خود به جای او بر تخت نشست.

همی بود بر تخت بر چارماه	به پنجم شکست اندر آمد به گاه
از آزرم گیتی بی آزرم گشت	پی اختر رفتنش نرم گشت
شد او نیز و آن تخت بی شاه ماند	به کام دل مرد بدخواه ماند

(همان)

#### ۴-۴- پادشاهی قیدافه

فردوسی در دنیای حماسی ایران، گاه مرزهای جغرافیایی را کنار می‌گذارد و چه بسیار زنان آنیرانی که به سرزمین ایران آمدند و شهبانوی ایران شدند؛ اما قیدافه نه ایرانی است و نه به ایران می‌آید، بلکه شیرزنی است که بر سرزمین اندلس حکم می‌راند و شایسته و ویژگی‌های شاهنشاهی است و با خوبی حماسی ایرانی همراه و همداستان است. «فردوسی چهره خوشی از زن را در شاهنامه تصویر کرده است. او قیدافه را به خردمندی و بخشندگی می‌ستاید.» (سرامی، ۱۳۸۸: ۷۰۲) گرچه پس از مرگ اسفندیار، کیخسرو، افراسیاب تورانی و رستم جهان پهلوان یاور ایران و پادشاهان ایرانی، جاذبه پیشین از میان می‌رود، اما بررسی شخصیت قیدافه به عنوان زنی که در روزگار بی‌مردی و حتی بی‌زنی حکم می‌راند، شایسته ژرف اندیشی بیشتری است؛ زیرا شخصیت کلیدی دارد. «روایت قیدافه در بخش مهمی از رمان اسکندر (کتاب سوم، بخش ۱۸-۲۴) است. نام قیدافه در آن جا «کنداله» است. قیدافه یا کند که نام کوچک نیست بلکه عنوان شاهان حبشه بود.» (خالقی مطلق، ۱۳۹۳: ۱۵۸) اسکندر، پادشاهی جهانگشاست و باژ و خراج ستانده و هر شاهی علیه او سرپیچی کرده، سرزمینش را به آتش می‌کشیده است. در این لشکرکشی‌ها به اندلس می‌رسد؛ سرزمینی که یک زن بر آن حکم می‌راند. اسکندر خیال می‌کند چیرگی بر آن سرزمین کار آسانی است، پس فرستاده‌ای را گسیل می‌کند:

چو این نامه آرند نزدیک تو      درخشان شود روی تاریک تو  
فرستی به نزدیک ما باژ و ساو      بدانی که با ما تو را نیست تاو  
و گر هیچ تاب اندر آری به کار      نبینی جز از گردش روزگار  
(همان: ۱۳۱۲/۷)

قیدافه با دیدن نامه اسکندر، از همان آغاز از جایگاه قدرت برخوردار می‌کند و زیربار زورگویی اسکندر نمی‌رود:

تو چندین رانی سخن برگزاف      ز دارا شدستی خداوند لاف  
بر آن نامه بر مهر زرین نهاد      هیونی برافگند بر سان باد  
(همان: ۱۳۱۳)

هنگامی که اسکندر با تغییر هویت نزد وی می‌آید و خود را وزیر وی معرفی می‌کند، قیدافه هویت او را آشکار می‌سازد. «با نشان دادن موضع قدرت خود و ضعف اسکندر و خطرهایی که او را

## بررسی نقش شهبانوهای ایرانی و ایرانی در ساختار فرمانروایی برپایه شاهنامه فردوسی ۹۷

در جایگاه فرستاده تهدید می‌کند، بر وی رحمت می‌آورد و با مدیریت بحران پیمان صلح با او می‌بندد.» (نبئی و فهیمی، ۱۳۹۸: ۱۲۹) قیدافه برخلاف همای شاه ایرانی، زنی با درایت و خردمند و دلاور و دارای چنان تخت و تاجی است که اسکندر جهانگشا را به شگفتی وا می‌دارد:

سکندر بیامد بدین بارگاه	دو لب پر زخنده، دل از غم تباه
فرستاده را دید سالار بار	بیرسید و بردش بر شهریار
همه کاخ او پر زیگانه بود	نشستش بلورین، یکی خانه بود
زمینش همه صندل و چوب عود	ز جزع و ز پیروزه او را عمود
سکندر فرو ماند ز آن جایگاه	از آن فرّ و اورنگ و آن دستگاه

(همان: ۱۳۱۷-۱۳۱۸)

از آنجا که قیدافه زن خردمندی است، دیگر جایز نیست اندیشه‌اش را در شناخت اسکندر پنهان کند؛ زیرا او دریافته بود که اسکندر پنهانی به درگاهش آمده تا به چند و چون توانایی قیدافه پی ببرد. «رفتن قهرمان داستان به کشوری دور دست و پنهان کردن نام و نسب و دست زدن به کارهای شگفت انگیز برای نشان دادن گوهی ذاتی خویش، از عناصر بسیار مهم و رایج داستان‌های عوامانه است.» (دهبازی، ۱۳۷۰: ۵۱۶) از دیگر ویژگی‌های او این است که مردوار شاهنامه را به پیش می‌برد. با وجود این که اسکندر اسیرش است، او را می‌بخشد. «بخشیدن اسکندر و پرداخت باج و خراج به پادشاهی مقهور، نشان از هوش سیاسی بالای این حاکم دارد.» (شاهسواری، ۱۳۹۵: ۲۱۵) و پایبند این آیین می‌ماند و راز شناختن اسکندر را پیش دیگران برملا نمی‌کند و مانند فرستاده‌ای با او برخورد می‌کند:

مرا نیست آیین خون ریختن	نه بر خیره با مهتر آویختن
چو شاهی به کاری توانا بود	بیخشايد از داد و دانا بود
تو تا ایدری بیطقون خوانمت	بر این هم نشان دور بنشانمت
بدان تا نداند کسی راز تو	همان نشنود نام و آواز تو

(همان: ۱۳۱۹-۱۳۲۰)

## ۴-۵- پادشاهی مادر تلخند و گو

این داستان در زمان پادشاهی کسری انوشیروان رخ داده است. خلاصه داستان چنین است که «جمهور» پادشاه هندوستان در حالیکه فرزند خردسالی به نام «گو» دارد، از دنیا می‌رود و برادرش «مای» به جای

او بر تخت می‌نشیند و با همسر «جمهور» ازدواج می‌کند که از او صاحب فرزندی به نام «تلخند» می‌شود. چیزی نمی‌گذرد که «مای» نیز چشم از جهان فرو می‌بندد و پادشاهی به همسرش سپرده می‌شود. «تلخند» و «گو» تحت پرورش و حمایت دو موبد قرار می‌گیرند. وقتی فرزندان متوجه مقام و جایگاه خود می‌شوند، نزد مادر رفته و نظر او را درباره شایستگی خود برای فرمانروایی جویا می‌گردند؛ مادر که بسیار خردمند و با درایت بود، به آنها چنین پاسخ می‌گوید: هر کس که خردمند، هنرمند، پرهیزگار، دیندار، زبان چرب و ستایش‌گر باشد، شایسته پادشاهی است و چون از تبار شاهان هستید، باید باحیا، پرهیزگار و دادگر باشید. کینه توزان و حاسدان میان دو برادر را به هم زدند و کشور باعث دوگانگی شد؛ با این وجود همچنان بر شایستگی خود اصرار می‌ورزیدند. مادر، آن دو را به آرامش و دوستی دعوت می‌کند و پند می‌دهد که پادشاه باید خدمت‌گزار و دست‌گیر مردم خود باشد، و گرنه بیدادگران، فرجامی جز جهنم ندارند.

هر آن کس که بر تخت شاهی نشست	میان بسته باید گشاده دو دست
نگه داشتن جان پاک از بدی	به دانش سپردن ره بخردی
اگر پیشه از شاه یابد ستم	روانش به دوزخ بماند دژم

(همان: ۱۷۷۵/۸)

دشمنی دو برادر به جایی رسید که جنگی میانشان رخ داد که در آن جنگ، «تلخند» بدون هیچ جراحتی بر پشت فیل جان می‌دهد. بعد از مرگ «تلخند»، مادر، «گو» را متهم به برادرکشی می‌کند و گو برای تبرئه خود با راهنمایی خردمندان و موبدان، با ساختن تخته‌ای صدخانه و چیدن مجسمه‌هایی از جنس ساج و عاج به شکل اسب، شتر و فیل در خانه‌ها صحنه جنگ را برای مادر ترسیم می‌کند و مادر تا پایان عمر با ساختن شطرنج، غم از دست فرزند را تحمل می‌کند.

##### ۵- مقایسه پادشاهان مرد و شهبانو در ساختار فرمانروایی شاهنامه

از آن‌جا که محور اصلی پایه‌های حکومت در ساختار فرمانروایی شاهنامه، قدرت و انواع تجلیات آن و عوامل شکل‌گیری حکومت‌ها فره ایزدی و فره شاهی (وراثت) است، مشروعیت پادشاهان خوب چون کیومرث، منوچهر و کیخسرو در شاهنامه با واژه‌های دادگری، دینداری آمده و مشروعیت پادشاهانی چون ضحاک، افراسیاب و ارجاسپ تورانی بر پایه زور، بیداد و شرارت استوار گشته است. از پنجاه و چهار پادشاه در شاهنامه، سه زن در جایگاه شهبانویی و بقیه مرد بوده‌اند. تعداد پادشاهانی



## بررسی نقش شهبانوی ایرانی و انیرانی در ساختار فرمانروایی بر پایه شاهنامه فردوسی ۹۹۱۱۱

که از طریق فرّه شاهی و وراثت به حکومت رسیده‌اند، پنجاه نفر و بقیه غیرموروثی حکومت را به دست گرفته‌اند. در جدول زیر، تعداد پادشاهان مرد و شهبانوهایی که موروثی یا غیرموروثی به حکومت رسیده‌اند، آمده است:

**جدول تعداد و درصد پادشاهان مرد و شهبانوها**

فراوانی پادشاهان	تعداد	درصد
پادشاهان مرد	۵۱	٪۹۵
شهبانوها	۳	٪۵
پادشاهان و شهبانوهای موروثی	۵۰	٪۹۲
پادشاهان و شهبانوهای غیرموروثی	۴	٪۸

پادشاهان و شهبانوهای دوره‌های اساطیری، پهلوانی (حماسی)، نیمه تاریخی و تاریخی در شاهنامه، آیین‌های پادشاهی آنها بر پایه‌هایی استوار بوده است. این آیین‌ها عبارت بودند از: بر تخت نشستن، تاج‌گذاری، صدور منشور و اهدای شاد باش به بزرگان و درباریان حاضر در مراسم پادشاهی. از ۵۴ پادشاه مرد و شهبانوها، ۱۲ نفر با آیین بر تخت نشستن و تاج‌گذاری؛ ۵ نفر با آیین بر تخت نشستن و منشور؛ ۳۳ نفر با آیین بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و ایراد منشور؛ یک نفر با آیین بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و اهدای شاباش و ۲ نفر با آیین بر تخت نشستن حکومت کردند. ضحاک، تنها پادشاه انیرانی در شاهنامه است که بی هیچ آیینی بر ایران حکمرانی کرد. در جدول زیر، تعداد و نام پادشاهان و شهبانوهایی که با آیین و مراسم خاص حکومت می‌کردند، آمده است:

پادشاهان	تعداد	درصد	آیین‌ها و مراسم پادشاهی
زو تهماسب - بهرام اورمزد (ساسانی)	۲	٪۴	بر تخت نشستن
کیومرث، کیقباد، کیخسرو، اشک از نژاد کیقباد، شاپور گودرز، بیژن، نرسی، اورمزد اشکانی، آرش، اردوان بزرگ (بهرام)، فریدون، هرمز سوم ساسانی	۱۲	٪۲۲	بر تخت نشستن و تاج‌گذاری
هوشنگ، تهمورث، جمشید، منوچهر، اورمزد (ساسانی)	۵	٪۹	بر تخت نشستن و ایراد منشور
کیکاووس، لهراسب، گرشاسب، گشتاسب، بهمن اسفندیار، همای چهارآزاد، داراب، دارای داراب، اسکندر، اردشیر بابکان، شاپور اردشیر، بهرام بهرامیان، ایرج، زاب، نرسی بهرام، اورمزد نرسی، شاپور ذوالاکتاف، اردشیر نکوکار، شاپور سوم، بهرام شاپور، یزدگرد بزهکار، بهرام گور، نوشیروان، هرمز، خسرو	۳۳	٪۶۱	بر تخت نشستن، تاج‌گذاری و ایراد منشور

			پرویز، شیرویه، اردشیر شیروی، فرابین (گراز)، پوراندخت، آزر م دخت، فرخزاد، یزدگرد سوم ساسانی.
نوذر	۱	۲٪	تاجگذاری واهدای شاپاش
ضحاک	۱	۲٪	بی هیچ آیینی بر تخت نشست

### نتایج مقاله

فردوسی در شاهنامه، واژه «شهبانو» را با نام‌های شاه‌بانو، بانوی شاه و شهربانو آورده است. محور اصلی پایه‌های حکومت در شاهنامه، قدرت و عواملی چون فره ایزدی و فره شاهی (وراثت)، در شکل‌گیری و مشروعیت پادشاهان مؤثر است. قدرت در میان همه حکومت‌ها مشترک است و فره ایزدی فقط مختص پادشاهان مرد است. فره شاهی که همان نژاد و نسب است، در ساختار حکومتی ایران باستان به ویژه شاهنامه، نقش محوری داشته و به شکل موروثی از پدر به پسر منتقل می‌شده است و شامل حال کلیه شاهزادگان بوده که تعلق به گروه بزرگان داشته‌اند؛ اما شرط کافی برای مقبولیت و مشروعیت پادشاهی نبوده است. فره شاهی بیشتر مختص پادشاهان مرد بوده؛ اما گاهی در فرمانروایی شهبانوها نیز مطرح می‌شده است. همای چهر آزاد در دوره نیمه تاریخی و پوران دخت و آزر م دخت در دوره تاریخی از طریق وراثت به فرمانروایی رسیدند. زنان در شاهنامه در چند طبقه نمود پیدا می‌کنند: گاه در نقش عاشقی از جان گذشته‌اند که افزون بر زیبایی، خردمندی و پاکدامنی، همه جا یاور همسرانشان بوده و در میدان نبرد حضور داشته‌اند که می‌توان به رودابه، فرنگیس و کتایون اشاره کرد. گاه مانند سیندخت، نقش سیاستمداری دانا و آگاه را بازی می‌کند؛ گاه مانند گردآفرید و گردیه بزرگ پهلوانانی هستند که در لباس رزم و مردانه مانند قهرمانی دلیر از کیان و مرز و بوم خویش دفاع می‌کنند و گاه مانند مادر سیاوش، مظلومانه بی هیچ نام و نشان، زاینده دلیر مردان و انسان‌هایی پاک در حماسه ملی می‌گردند. از سه شهبانویی که بر ایران حکم رانده‌اند، همای چهر آزاد، بسیار پُر منش و قدرت پرست است و دارای فره شاهی بود که از طریق وراثت حکومت را به دست گرفت؛ اما مشروعیت حکومتش بر پایه بیدادگری و ستم متمایل شد و از فره ایزدی محروم گردید. پوران دخت و آزر م دخت که هر یک به ترتیب بر ایران حکومت راندند، دختران پرویز و مریم هراکلیوس پادشاه روم و بیست و هفتمین و بیست و هشتمین پادشاهان ساسانی‌اند که از طریق فره شاهی به حکومت رسیدند و مشروعیت حکومتشان بر پایه داد و دهش استوار بود. دو شهبانوی آنیرانی نیز در شاهنامه

## بررسی نقش شهبانوهای ایرانی و ایرانی در ساختار فرمانروایی برپایه شاهنامه فردوسی ۱۰۱۱۱۱

نامشان آمده است: قیدافه، نه ایرانی است و نه به ایران می‌آید، بلکه شیرزنی است که بر سرزمین آندلس حکم می‌راند و شایسته و یژگی‌های شاهنشاهی است که با خوی حماسی ایرانی همراه و همدستان می‌شود. وی برخلاف همای شاه ایران، زنی بادرایت و خردمند و دلاور و دارای چنان تخت و تاجی است که اسکندر جهانگشا را به شگفتی وا می‌دارد و مردوار شاهنامه را به پیش می‌برد. دیگری مادر تلخند و گو از شهبانوهای هند که همزمان با پادشاهی کسری انوشیروان می‌زیست که به جای همسرش «مای» بر تخت می‌نشیند.

۱۰۲ // دو فصلنامه مطالعات نقد ادبی / سال هفدهم، بهار و تابستان ۱۴۰۱ شماره پنجاه و دوم

### کتابشناسی

- اسلامی، روح الله و وحید بهرامی. (۱۳۹۴). مقاله «پدیدارشناسی سیاسی فره در اوستا و شاهنامه»، پژوهشنامه علوم سیاسی، پاییز، سال دهم، شماره ۴، صص ۲۶-۲۸.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۷۲). **فردوسی، زن، تراژدی**. به کوشش ناصر حریری، بابل: کتاب سرا.
- اصفهانی، حمزه بن حسن (۱۳۶۷)، **تاریخ پیامبران و شهریاران**، ترجمه جعفر شعار، تهران: امیرکبیر.
- ثعالبی، ابومنصور. (۱۹۰۰م). **غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم**. پاریس: چاپ زوتنبرگ (zotenberg)
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۳). **یادداشت‌های شاهنامه**. ج ۵. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- دورانت، ویل. (۱۳۸۵). **تاریخ تمدن. مشرق زمین گاهواره تمدن**. ج ۱. تهران: علمی و فرهنگی.
- دهبازی، علی. (۱۳۷۰). **فردوسی و شاهنامه**. تهران: مدبر.
- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷)، **لغت نامه**، تهران: دانشگاه تهران.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۷۶)، **تراژدی قدرت**، تهران: نیلوفر.
- رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۹)، **فرهنگ نام‌های شاهنامه**، دوره ۲ جلدی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- سرامی، قدمعلی (۱۳۸۸)، **از رنگ گل تا رنج خار**، تهران: علمی و فرهنگی.
- ستاری، جلال (۱۳۷۳)، **سیمای زن در فرهنگ ایران**، تهران: مرکز.
- شاهسواری معصومه؛ حیدری، فاطمه. (۱۳۹۵). «**حضور زنان در اسکندرنامه با توجه به نامه ها و روایت ها**». فصل نامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی. شماره ۲۹، صص ۱۹۳-۲۱۸.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۹۰). **حماسه سرایی در ایران**. چاپ پنجم. تهران: انتشارات فردوس.
- عاملی، سید حمید (۱۳۸۱)، **بررسی ابعاد فرهنگی و سیاسی جهانی شدن و پیامدهای آن**، اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۰)، **شاهنامه**، براساس چاپ مسکو، دوره ۹ جلدی، تهران: ققنوس.

## بررسی نقش شهبانوی ایرانی و ایرانی‌دستار فرزانروایی بر پایه شاهنامه فردوسی ۱۰۳۱۱۱

- قائمی، فرزاد (۱۳۹۰)، مقاله «داستانهای شاهنامه فردوسی: از استقلال تا انسجام»، مجله جستارهای ادبی، تابستان، شماره ۱۷۳، صص (۳۳-۵۵).
- کزازی، جلال‌الدین. (۱۳۸۰). **مازهای راز** (جستارهایی در شاهنامه). چاپ دوم. تهران: نشر مرکز.
- معین، محمد (۱۳۷۵)، **فرهنگ فارسی**، تهران: امیرکبیر.
- نبئی، مینا؛ فهیمی، رضا. (پاییز ۱۳۹۸). «بررسی مهارت حل مساله در شاهنامه فردوسی». مجله رخسار زبان. شماره ۱۰. صص ۱۱۵-۱۴۵.
- یوسفی فریده. (۱۳۸۲). **جایگاه سیاسی اجتماعی زنان در شاهنامه**. ساری: شلفین.